

تأمل و تدبیر

به انتخاب دکتر حسین داودی

اشاره

آنچه از نظر نان می‌گذرد دو لطیفه تاریخی از کتاب «اخلاق محسنی» تألیف ملاحسین کاشفی سبزواری (متوفاً به سال ۹۱۰ هجری در هرات) است. در شماره قبل نیز برگزیده‌ای از این کتاب را با عنوان «مشاورت و تدبیر» ملاحظه کردید. این کتاب در سال ۱۳۵۸ با مقدمه مرتضی مدرس‌سی چهاردهی توسط کتابخانه علمیة حامدی در تهران چاپ و منتشر شده است.

سبکساری [اقدام عجولانه] همچو تیری است که چون از کمان رفت باز نتوان آورد و آهستگی [اقدام پس از تأمل] چون شمشیری است در دست؛ اگر خواهد کار فرماید [به کار بندد] و اگر نه هیچ ضرر نکند. و در هیچ وقتی خفت بر مزاج اهل حکومت [حاکمان] غلبه نکند چنانچه [چنانکه صحیح است] در وقت غضب. پس لازم بود آن زمان عنان حکم باز کشیدن و صورت آن مهم را در آینه فکرت دیدن.

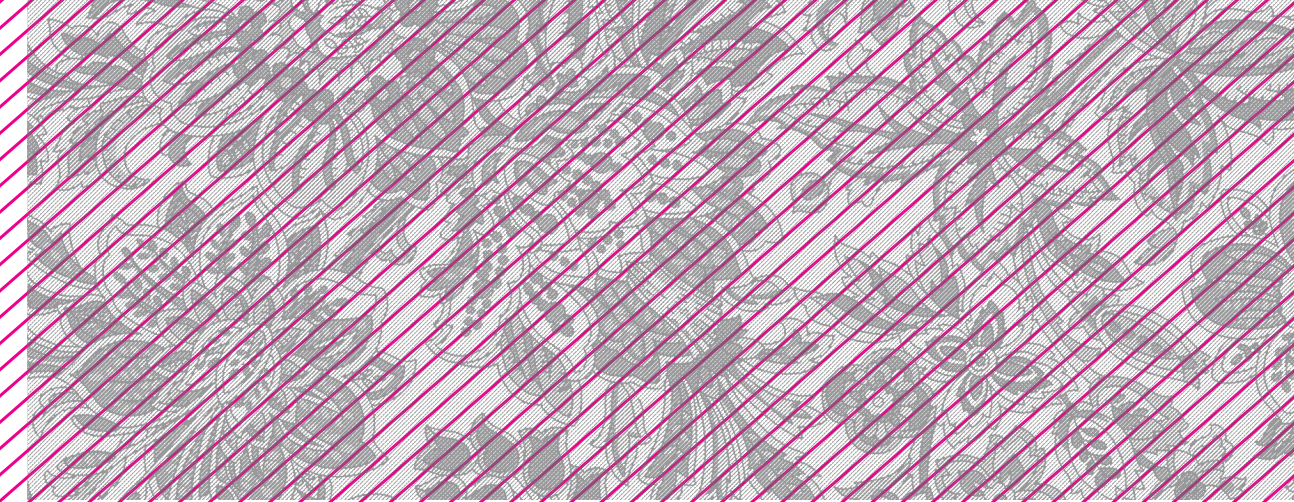
آورده‌اند که اردشیر بابک [اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی]، که از سلاطین روزگار و پادشاهان کامکار بود بفرمود [دستور داد] تا بر سه رُقع [تکه کاغذ] سه خط نوشتند و به یکی از غلامان خاصه خود سپرد و گفت چون در مجلس حکم، نشانه تغییر مزاج بر ناحیه [پیشانی] من ظاهر گردد و اثر خشم و غضب در چشم و روی من پدید آید، پیش از آنکه حکم کنم یک رُقع بر من عرضه کن و اگر بینی که آتش خشم فرو

نشست، مُعاقب آن [به دنبال آن] رُقع دوم را به مدد فرست و اگر احتیاج افتد رُقع سوم را به نظر من در آر. مضمون رُقع اول این بود که «تأمل کن و عنان ارادت در قبضه نفس آتاره منه که تو مخلوقی و عاجزی و خالق قوی هست که تو را هست کرده [آفریده است]». و فحوای [مضمون] رُقع دوم اینکه «تأسی پیش آر و به زبردستان که ودیعت حضرت پروردگارند، به شتاب‌کاری معامله مکن [عجولانه تصمیم نگیر] و بر ایشان که مغلوب تو اند، رحم کن تا آن که بر تو غالب است، مکافات آن را [برای پادشاه آن] بر تو رحمت کند».

و بر رُقع سوم نوشته بود که «در این حکم که خواهی کرد، از شرع تجاوز مکن و از انصاف درمگذر». مثنوی: توسن خود تند مساز آن چنان کیش نتوان باز کشیدن عنان حکم چنان کن که ز روی نسق راست بود حکم تو با حکم حق [توسن: اسب سرکش و وحشی؛ نسق: نظم و ترتیب، از روی نسق: قاعدتاً و درواقع] (ص ۹۵).

۲

در خبر آمده [است] که دو ضعیفه به محکمه حضرت سلیمان - علی نبینا و علیه السلام - رفتند و بر کودکی دعوی می‌کردند. هر یک از آن دو زن می‌گفت که این [کودک] از آن من است و هر دو از اثبات [مادری] او عاجز بودند.



سلیمان فرمود [دستور داد] تا طفل را به شمشیر دو نیمه کنند و هر ضعیفه را نیمه بدهند. چون شمشیر برکشیدند، یکی از آن دو ضعیفه بی‌قرار شد و بگریست و گفت من از حق خود گذشتم، او را مکشید و [حال آن‌که] در آن ضعیفه دیگر هیچ اثر پدید نیامده بود.

سلیمان فرمود تا طفل را بدان زن دادند که به کشتن او راضی نشد؛ چه فراست [زیرکی، دریافتن باطن کسی به وسیله نگرستن به ظاهر او] اقتضای آن می‌کند که آن زن مادر وی بوده [است]، به جهت شفقتی که از او ظاهر شد.

فَراست نوری است که حق - سُبْحانَه و تَعالی - به بنده مؤمن عطا فرموده چنانچه [چنان که صحیح است] این حدیث که «اتَّقُوا فَراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِالله» بر این معنی دلالت می‌کند و معنی حدیث آن است که بپرهیزید از فراست مؤمن، که او به نور خدای در هر چیزی می‌نگرد، پس هیچ چیز بر او پوشیده نماند...

ضمیری که آن روشن است از غبار شود نقشِ غیبی در او آشکار

فراست دیده دل برگشاید
هر آن حالی که باشد وانماید

(ص ۶ - ۱۳۵)

